

نخست پس از رحلت رسول خدا (ص) روزهای آغازین کلام شیعه بود. دو نظریه آن دوره درباره امامت و خلافت این بود که جانشینی رسول خدا (ص) باید مخصوص از جانب خدا باشد و نظریه دوم اینکه نصی بر امامت وارد نشده و باید به انتخاب مسلمانان واگذار شود (فاضل مقداد، ۱۴۲۲: ۳۲۱).

امام علی (ع) و گروهی از بزرگان مهاجر و انصار، طرفدار نظریه نخست بودند و از این نظریه دفاع کرده‌اند. از این روست که می‌توان صحابه مدافع امامت علی (ع) را نخستین متکلمان شیعه به شمار آورد؛ بعد از مسئله امامت، که بلافاصله پس از رحلت پیامبر مطرح شد، قدیمی‌ترین مسائل کلامی عبارت بودند از: صفات خداوند، قضا و قدر، جبر و استطاعت و تفویض که امام علی (ع) به این مسائل پرداخته است و پس از ایشان، امام حسن (ع) و امام حسین (ع) و امام سجاد (ع) به عنوان اساتید علم کلام، پرچمدار کلام و مدافع عقاید راستین اسلامی بوده‌اند؛ ولی از دوران امام باقر (ع) و امام صادق (ع) به بعد کلام رسمیت یافت و برخی از شاگردان امامان را با عنوان متکلم یاد کرده‌اند. بنابراین، می‌توان شیعه امامیه را در مباحث کلام اسلامی مقدم بر معتزله و حتی قدریه دانست (نک: ربانی گلپایگانی، ۱۳۸۱: ۵۵-۷۶).

متکلمان برجسته امامی عصر حضور

برجسته‌ترین چهره‌های متکلمان شیعه در عصر امامان، هشام بن حکم، هشام بن سالم، یونس بن عبدالرحمن، فضل بن شاذان و محمد بن علی، معروف به مؤمن طاق، هستند که این تحقیق به بررسی آثار و آرای این متکلمان متقدم در کتاب‌های رجال پنج‌گانه (رجال برقی، فهرست و رجال شیخ طوسی، رجال کشی و فهرست نجاشی) خواهد پرداخت. بررسی آثار مکتوب و مناظرات ایشان می‌تواند به شناسایی جریان کلامی شیعه در عصر حضور امامان بینجامد.

۱. هشام بن الحکم أبو محمد

هشام بن حکم از موالیان کنده، در کوفه به دنیا آمد و در واسط رشد یافت. وی در بغداد تجارت داشت و در آخر عمرش نیز به همان‌جا مهاجرت کرد و در ۱۷۹ ه.ق. در ایام رشید در کوفه از دنیا رفت (نجاشی، ۱۴۳۲: ۴۳۴؛ کشی، بی‌تا: ۲۵۵). در برخی

گزارش‌های رجالی اختلاف‌هایی درباره هشام دیده می‌شود؛ مثلاً برقی سال وفات هشام را ۱۹۹ ه.ق. می‌داند که در بغداد از دنیا رفته است (برقی، ۱۴۳۰: ۲۱۵-۲۸۹). با توجه به اختلاف گزارش‌های وارد شده نمی‌توان نظر قطعی درباره صحت و سقم آنها ارائه کرد؛ چراکه این قبیل اختلاف‌ها درباره امامان معصوم نیز به چشم می‌خورد و به نظر می‌رسد با تحقیق و بررسی می‌توان تنها به قرائنی در این باره دست یافت.

عمر بن یزید، عموی هشام بوده است، چون در گزارش‌های کثیفی در نقل ماجرای شیعه شدن هشام، عمر بن یزید از هشام بن حکم با عنوان «برادرزاده‌ام» یاد می‌کند (کشی، بی‌تا: ۲۵۶). کنیه وی ابومحمد و از موالیان بنی‌شیبان کوفه بوده که به بغداد رفته و امام صادق (ع) و امام کاظم (ع) را درک و از ایشان روایت نقل کرده است. هشام از مؤسسان علم کلام شیعه معرفی شده و همو مذهب شیعه را با مناظره آشتی داد؛ به گزارش شیخ طوسی وی از متکلمان بسیار حاذق بود و در جواب دادن در نمی‌ماند (طوسی، ۱۴۱۷: ۱۵۹). شیخ طوسی وی را از اصحاب امام صادق (ع) و امام کاظم (ع) دانسته است (همو، ۱۹۶۱: ۳۶۳).

آثار کلامی هشام دو گونه است؛ گونه نخست توصیفی و تبیینی است و هشام در آنها اعتقادات و اصول کلامی خود را تبیین و توصیف می‌کند که عبارت‌اند از: الامامة، الدلالة علی حدث الأجسام، التوحید، الشیخ والغلام فی التوحید، التذبیح فی الامامة، کتاب فی إمامة المفضول، الوصیة والرد علی منکرها، الميدان، کتاب اختلاف الناس فی الامامة، الجبر والقدر، الحکمین، القدر، الاستطاعة، المعرفة، الأخبار، الثمانية أبواب، المجالس فی التوحید والمجالس فی الامامة.

گونه دوم از آثار هشام را می‌توان آثار کلامی تدافعی یا تهاجمی دانست که در این آثار به رد و انکار اعتقادات مذاهب دیگر پرداخته است. این آثار عبارت‌ند از: الرد علی الزنادقة، الرد علی أصحاب الاثنین، الرد علی هشام الجوالیقی، الرد علی أصحاب الطبائع، الرد علی المعتزلة و طلحة و الزبیر، الرد علی شیطان الطاق، الرد علی المعتزلة والرد علی أرسطالیس (أرسطاطالیس) فی التوحید (نجاشی، ۱۴۳۲: ۴۳۴).

هشام بن حکم در مقابل امامان بسیار مطیع بود و آداب شاگردی را همواره رعایت می‌کرد؛ اطاعت و ادب هشام در آثار رجالی گزارش شده است؛ در گزارشی به نقل از کشی آمده است که یونس بن عبدالرحمن می‌گوید نزد امام صادق (ع) بودیم که برخی

شاگردان حضرت نیز مانند حمران بن اعین و مؤمن طاق و هشام بن سالم و هشام بن حکم بودند. امام صادق (ع) رو به هشام، که جوان بود، کرد و فرمود: با عمرو بن عبید چگونه مناظره کردی و میان شما چه گذشت؟ هشام می‌گوید من در محضر شما حیا می‌کنم و زبانم نمی‌چرخد که امام می‌فرماید زمانی که دستوری به شما دادم اجرا کنید و هشام مایه را توضیح می‌دهد و امام صادق (ع) مناظره وی را تأیید کرده و می‌فرماید: «این سخنانی که در مناظره گفتی در صحف ابراهیم و موسی بوده است» (قهپایی، ۱۳۸۷: ۲۲۷/۶).

هشام در مسائل کلامی به حدی در بحث امامت تبحر داشت که امام صادق (ع) برای ارائه مناظره در مباحث امامت با مخالفان، هشام بن حکم را برای مناظره انتخاب می‌کرد (خویی، ۱۴۰۳: ۲۸۵/۱۹). آقای خوبی درباره روایتی راجع به تمرد هشام از نهی امام صادق (ع) مبنی بر عدم دخول در مباحث کلامی می‌نویسد: «این روایت ضعیف است؛ چراکه جعفر بن معروف در سند روایت توثیق ندارد و اسماعیل بن زیاد واسطی مجهول است» (همان: ۲۸۷/۱۹). شیخ طوسی می‌نویسد: «مناظره‌ها و مباحثه‌های بسیاری با مخالفان در مسائل اعتقادی داشته است» (طوسی، ۱۴۱۷: ۲۵۸). هشام در مناظره بسیار حاذق بود و با بزرگانی از معتزله، از جمله با ابوعثمان عمرو بن عبید، عبدالرحمان بن کیسان، ابوالهذیل علاف و نظام مناظره کرده است (کشی، بی‌تا: ۲۵۶-۲۶۷).

درباره شخصیت و جایگاه هشام بن حکم با دو نوع گزارش مواجه هستیم؛ دسته‌ای از روایات، هشام بن حکم را به شدت مذمت کرده است؛ برای نمونه، کشی روایتی نقل می‌کند مبنی بر اینکه هشام بن حکم از اصحاب خاص ابوشاکر زندیق است (همان: ۲۷۸). برقی نیز وی را از ملازمان شاکر زندیق دانسته، به تجسیم متهم کرده است (برقی، ۱۴۳۰: ۲۱۵). ولی خوبی بعد از نقل همه روایات ذم، این روایات را ضعیف دانسته، راویان سلسله اسناد روایات ذم هشام را توثیق نمی‌کند (خویی، ۱۴۰۳: ۲۸۸/۱۹).

دسته دوم از روایات، روایاتی است که هشام بن حکم را مدح کرده‌اند؛ هشام در این روایات، مدافع امامان و راست‌گو و امین و باطل‌کننده دشمنان امامان معرفی شده است (کشی، بی‌تا: ۲۷۰-۲۷۷).

هرچند خوبی به منظور حل روایات متناقض، تضعیف روایات ذم را در پیش گرفته است، ولی با دقت در محتوای روایات ذم می‌توان حل دیگری نیز در پیش گرفت. مثلاً

در برخی روایات، ذم هشام به سبب نقش وی در شهادت امام کاظم (ع) آمده است (همان: ۲۷۹) و تعمد در این مسئله از جانب هشام با توجه به روایات مدح وی بعید به نظر می‌رسد. یا در برخی روایات ذم هشام آمده است که شیعیان از مناظره منع شده بودند، ولی هشام امتثال نکرده است و به دنبال مناظرات وی، امام زندانی شده و نهایتاً به شهادت می‌رسند که درباره این گزارش‌ها می‌توان گفت منع مناظره در دوران مهدی عباسی بوده، در حالی که هشام در دوران بعد از مهدی عباسی مناظره انجام داده است (همان: ۲۶۶-۲۷۰). به علاوه، طبق گزارش برخی علمای رجال، روایات منع مناظره شامل هشام نمی‌شده است (همان: ۲۷۱)؛ و نهایتاً اینکه طلب رحمت امام رضا (ع) و امام جواد (ع) برای هشام در تعارض با روایات ذم هشام است (همان: ۲۷۰-۲۷۸) و می‌توان روایات ذم هشام را، علاوه بر تضعیف خوبی،^۱ جهت حفظ جان هشام، حمل بر تقیه کرد.

برخی گزارش‌ها، روایاتی از هشام نقل کرده‌اند که نتیجه آن اتهام تجسیم و تشبیه هشام است؛ از جمله روایتی که کلینی در کافی نقل کرده است که در آن حسن بن عبدالرحمن می‌گوید به امام کاظم (ع) گفتم هشام بن حکم گمان می‌کند که خداوند جسم است. امام کاظم (ع) نیز وی را نفرین کرده و مطالب نقل شده از هشام را تصحیح می‌کند (کلینی، ۱۳۶۵: ۱۰۶/۱).

این روایات را می‌توان این‌گونه توجیه کرد که هشام بن حکم در دوران تقیه به سر می‌برده و چه بسا چنین سخنانی برای حفظ جان خود و امام و شیعیان بوده باشد؛ به علاوه، خوبی بعد از ذکر این روایت می‌نویسد این روایت و روایات مثل این جملگی ضعیف هستند و نمی‌توان به آنها اعتماد کرد. همچنین روایات بسیاری وجود دارد که هشام را از اتهام تجسیم و تشبیه مبرا می‌داند (خوبی، ۱۴۰۳: ۱۹/۲۹۳).

جایگاه هشام در بین امامان و بزرگان شیعه جایگاهی بس والا و عظیم است. ایشان از بزرگ‌ترین شخصیت‌های علمی و مشهورترین دانشمندان شیعه در زمان خودش بوده است. علی بن اسماعیل میثمی از متکلمان بزرگ شیعه وقتی خبر تعقیب هشام از جانب هارون را شنید، گفت: «أنا لله و أنا الیه راجعون؛ بر سر علم چه خواهد آمد، اگر هشام کشته شود. او بازوی ما، استاد ما و مورد توجه در میان ما بود» (کشی، بی‌تا: ۲۶۳).

درباره درگذشت هشام دو گزارش در رجال کشی دیده می‌شود؛ نخست اینکه بین هشام و سلیمان بن جریر مناظره‌ای در موضوع امامت انجام می‌شود. هشام در این مناظره، امام علی (ع) را مفروض الطاعه معرفی کرده، در پاسخ به افراد حاضر در مجلس تصریح می‌کند که جانشین امام علی (ع) در این زمان نیز واجب الطاعه است و اگر به قیام امر کند، از او اطاعت می‌کنم. هشام، که از خشم هارون آگاه بود، به مدائن رفت. همین امر موجب حبس امام موسی کاظم (ع) نیز شد. هشام سپس به کوفه رفت و در خانه ابن شرف درگذشت؛ گزارش دوم نقلی از یونس است؛ بدین بیان که هشام به شبیه یحیی بن خالد درباره اعتقاد امامیه به امام زنده پاسخ گفته است. وقتی این پاسخ به یحیی بن خالد رسید، وی آن را به هارون گزارش کرد و هارون به دنبال هشام فرستاد، ولی او گریخته بود. هشام پس از این جریان، دو ماه یا اندکی بیشتر زنده نماند، تا اینکه در منزل محمد و حسین حنّاطین درگذشت (همان: ۲۶۲).

خویی به نقل از معالم العلماء می‌گوید هشام بن حکم از اصحاب امام صادق (ع) و امام کاظم (ع) بوده و از کسانی است که علم کلام را در امامیه پیش برد و مناظره را نزد شیعه مدون ساخت. امام صادق (ع) وی را تا مرحله استادی رساند، در حالی که وی غلام بود (خویی، ۱۴۰۳: ۱۹/۲۷۳).

هشام در نقل روایات از راویان مورد اعتماد روایت نقل می‌کرده است و بدین جهت وثاقت وی مورد تردید احدی از رجال‌شناسان نبوده است؛ روایاتی که هشام در سلسله اسناد آن واقع شده بالغ بر ۱۶۷ روایت است و اشخاصی که هشام از ایشان روایت کرده عبارت‌اند از: امام صادق (ع)، امام کاظم (ع)، ابی عبیده الحذاء، ثابت بن هرمز، جارود، زراره، سدیر صیرفی، شهاب بن عبد ربه، عمر بن یزید؛ و اشخاصی که از هشام روایت کرده‌اند عبارت‌اند از: ابن ابی عمیر، احمد بن عباس، داود بن رزین، عباس بن عمرو، عباس بن عمرو فقیمی، عبدالعظیم، عبدالله بن مغیره، علی بن بلال، علی بن معبد، علی بن منصور، محمد بن ابی عمیر، محمد بن اسحاق خفاف، محمد بن حسن، نشیط بن صالح، نصر بن سوید، نوح بن شعیب، یونس بن عبد الرحمن (همان: ۱۹/۲۹۵).

۲. هشام بن سالم الجوالیقی

لقب هشام بن سالم، جوالیقی و علاف بود که در فتوحات جوزجان اسلام آورده است

(کشی، بی تا: ۲۸۱؛ برقی، ۱۴۳۰: ۲۱۵-۲۸۹). وی از شاگردان امام صادق (ع) و امام کاظم (ع) است. علاوه بر کتاب‌های الحج، التفسیر، المعراج، که شاگردش ابن ابی عمیر نقل کرده (نجاشی، ۱۴۳۲: ۴۳۴)، اصلی داشته که شاگردانش (ابن ابی عمیر و صفوان بن یحیی و عبیدالله بن أحمد بن نهیک) نقل کرده‌اند (طوسی، ۱۴۱۷: ۲۵۸).

شواهدی وجود دارد مبنی بر اینکه هشام بن سالم حضور امام کاظم (ع) را نیز درک کرده است؛ نظیر روایتی که کشی نقل می‌کند، بدین مضمون که عبدالرحمن بن حجاج از جانب امام کاظم (ع) پیامی برای متکلمان می‌آورد، با این مضمون که متکلمان اجازه بحث‌های کلامی ندارند و از این‌رو هشام بن سالم این امر را اطاعت می‌کند و دست از بحث‌های کلامی برمی‌دارد (کشی، بی تا: ۲۶۵).

هشام بن سالم، علاوه بر اینکه در بحث توحید چیره‌دست بود، مناظره‌گر استادی نیز بود، به طوری که در مناظره مرد شامی که امام صادق (ع) او را در هر بحثی به یک نفر ارجاع می‌دهد در بحث توحید به هشام بن سالم حواله می‌شود (همان: ۲۷۶).

درباره شخصیت هشام بن سالم نیز روایاتی دیده می‌شود که دلالت بر ذم وی دارد؛ از جمله روایتی که کشی نقل کرده است که: «شخصی سخن هشام بن سالم را، که دلالت بر تجسیم و تشبیه داشت، بر امام رضا (ع) نقل کرد و سخنان هشام بن حکم و یونس را نیز در نفی آن ذکر کرد که امام رضا (ع) فرمودند: سخنان هشام بن سالم تشبیه و تجسیم را می‌رساند و شما باید به سخنان یونس و هشام بن حکم اعتنا کنید و سخنان هشام بن سالم را رد کنید» (همان: ۲۸۴-۲۸۵). خوئی بعد از اشاره به این روایت می‌نویسد: «این روایت در ذم هشام بن سالم آمده است که به سبب ضعف سند آن نمی‌تواند مورد اعتنا باشد. این‌گونه روایات درباره هشام بن حکم نیز آمده است که جواب آن داده شد» (خوئی، ۱۴۰۳: ۱۹/۳۰۱).

فزونی روایاتی که هشام بن سالم در سلسله سند آن قرار گرفته، و همچنین افرادی که هشام از ایشان نقل روایت کرده، نشان از جایگاه ممتاز وی در بین امامان و بزرگان شیعه دارد؛ هشام در کتاب‌های روایی در سلسله سند ۶۶۳ روایت واقع شده است. کسانی که وی از ایشان روایت نقل کرده عبارت‌اند از: امام صادق (ع)، امام کاظم (ع)، ابی ابراهیم، ابی ایوب خزاز، ابی بصیر، ابی حمزه، ابی حمزه ثمالی، ابی خالد کابلی، ابی عباس، ابی عبیده، ابی عبیده حذاء، ابی عمرو اعجمی، ابی عمرو کنانی، ابی مریم

انصاری، ابی‌ورد، ابن ابی‌یعفور، ابان بن تغلب، ابان بن عثمان، اسماعیل بن جابر، اسماعیل جعفی، برید عجلی، جابر بن یزید جعفی، جهم بن حمید، حبیب سجستانی، حسن بن زراره، حکم بن حکیم صیرفی، حمزه بن حمران، زراره، زیاد بن سوکه، سعد، سلمه بن محرز، سلیمان اسکاف، سلیمان بن خالد، سلیمان بن خالد بجلی کوفی، سماعه، سماعه بن مهران، سوره بن کلیب، شهاب بن عبد ربه، عبدالحمید بن ابی العلاء، عبدالله بن ابی‌یعفور، عبدالملک بن اعین، عجلان ابی‌صالح، عقبه، عمار بن مروان، عمار بن موسی ساباطی، عمار ساباطی، عمر بن حنظله، عمر بن یزید، مالک بن اعین، محمد بن قیس، محمد بن مسلم، محمد بن مضارب، معلی بن خنیس، ولید بن صبیح، یزید کناسی، الاحول (همان: ۳۰۲/۱۹).

همچنین کسانی که از هشام بن سالم روایت نقل کرده‌اند نیز عبارت‌اند از: ابو اسامه، ابویحیی واسطی، ابن ابی‌عمیر، ابن‌محبوب، ابن‌مسکان، احمد بن محمد بن ابی‌نصر، جعفر بن بشیر، جمیل، حسن بن علی، حسن بن محبوب، حسین حرشوش، حماد بن عثمان، سلیمان بن جعفر، شهاب، صفوان، صفوان بن یحیی، عبدالله بن جندب، علی بن حکم، عمر بن عبدالعزیز، قاسم بن عروه، محمد بن ابی‌حمزه، محمد بن ابی‌عمیر، محمد بن اسماعیل بن بزیع، محمد بن ربیع الاقرع، محمد بن زیاد، محمد بن سعید، محمد بن سعید جمحی، منذر بن جیفر، منصور، منصور بن حازم، نصر بن سويد، هیثم بن ابی‌مسروق، یونس، یونس بن عبدالرحمن، و بزنی (همان).

۳. محمد بن علی بن النعمان

محمد بن علی بن نعمان از موالیان بجلیه بوده (کشی، بی‌تا: ۱۸۵) که به مؤمن طاق لقب داشته، و مخالفانش نیز لقب شیطان طاق به او داده بودند. وی از امام سجاد (ع) و امام باقر (ع) و امام صادق (ع) روایت نقل کرده (نجاشی، ۱۴۳۲: ۳۲۵) و پسرعموی منذر بن طرفه است (قهپایی، ۱۳۸۷: ۷/۶؛ خویی، ۱۴۰۳: ۳۲/۱۷). کشی دلیل شهرت وی به شیطان طاق را چنین گزارش می‌کند: وقتی مردم در پول‌ها شک می‌کردند که تقلبی است یا نه به دکان وی که در محله طاق المحامل کوفه بود مراجعه می‌کردند و وی پول‌های تقلبی را تشخیص می‌داد و از این‌رو مخالفان او را شیطان‌الطاق نامیدند (کشی، بی‌تا: ۱۸۵).

نجاشی می‌گوید به مؤمن طاق نسبت‌هایی می‌دهند که نزد ما ثابت نشده و کتابی به نام *إفعل لاتفعل* دارد که برخی از متأخران احادیثی وارد کرده‌اند که وی را بدنام کنند (نجاشی، ۱۴۳۲: ۳۲۶). کتاب‌های وی عبارت‌اند از: *الاحتجاج فی إمامة امیرالمؤمنین*؛ کلامه *علی الخوارج*؛ *مجالسه مع أبي حنیفة و المرجئة*. حکایت‌های فراوانی از او در مجالس *أبی حنیفة* نقل شده است. وی به شیطان‌الطاق لقب یافته، در حالی که شیعه لقب مؤمن‌الطاق را به وی داده است. او از اصحاب امام صادق (ع) است و در علم کلام بسیار حاذق. وی در پاسخ‌گویی به پرسش مخالفان در نمی‌ماند. کتاب‌های *الإمامة، المعرفة، الرد علی المعتزله فی إمامة المفضول، فی أمر طلحة و الزبیر و عائشة، فی إثبات الوصیة، إفعل لاتفعل* از او بوده است (طوسی، ۱۴۱۷: ۲۰۷).

کشی روایتی از امام صادق (ع) نقل می‌کند که امام فرمودند: «چهار نفر را در بین زندگان و مردگان بیش از همه دوست محبوب هستند، و ایشان برید بن معاویه، زراره بن أعین، محمد بن مسلم و أبو جعفر الأحول (مؤمن طاق) هستند» (کشی، بی‌تا: ۱۸۵). مناظرات وی با ابوحنیفه و ضحاک در گزارش کشی آمده است. یکی از این گزارش‌ها روایتی است که می‌گوید:

ضحاک یکی از خوارج بود که در کوفه خروج کرد و خود را امیرالمؤمنین نامید و مردم را به مذهب خود دعوت کرد. مؤمن طاق به نزد او رفت، مؤمن طاق به ضحاک گفت: من مردی هستم که در دین خود بصیرتی دارم و شنیده‌ام که تو صفت عدل و انصاف داری. بنابراین دوست داشتم که در اصحاب تو داخل باشم. ضحاک به یارانش گفت که اگر این مرد یار ما باشد کار ما رواج خواهد گرفت. آنگاه مؤمن طاق به ضحاک گفت: چرا تبری و اعلام انزجار از علی بن ابی‌طالب می‌کنی و کشتن و جنگ او را حلال می‌دانی؟ ضحاک گفت: برای اینکه او حکم گرفت در دین خدا و هر که در دین خدای تعالی حکم بگیرد کشتن و جنگ با او و بیزاری از او حلال است. مؤمن گفت: پس مرا از اصول دین خود مطلع کن تا با تو مناظره کنم و هر گاه حجت و استدلال تو بر استدلال من غالب شد در جمع یارانت درآیم و مناسب است که جهت معلوم شدن اشتباه هر یک از ما در مناظره کسی را تعیین کنی تا کسی که اشتباه کرده است را ادب کند و برای کسی که اشتباه نکرده به نفعش حکم کند.

ضحاک به یکی از یاران خود اشاره کرد و گفت این مرد میان من و تو حکم باشد که عالم و فاضل است. مؤمن گفت: این مرد را درباره دینی که آورده‌ام تا با تو مناظره کنم حکم قرار می‌دهی؟ ضحاک گفت: آری؛ آنگاه مؤمن طاق رو به یاران ضحاک کرد و گفت: الان دوست شما حکم گرفت در دین خدا؛ دیگر شما خود می‌دانید. چون یاران ضحاک این جمله را شنیدند آن‌قدر با چوب و شمشیر بر ضحاک زدند که او هلاک شد (همان: ۱۸۸).

در گزارشی دیگر آمده است که ابوحنیفه بعد از وفات امام صادق (ع) خطاب به مؤمن طاق می‌گوید امام تو مرده است، که مؤمن طاق بدون درنگ پاسخ می‌دهد ولی امام تو تا روز معلوم از مهلت داده‌شدگان است (قهپایی، ۱۳۸۷: ۴/۶)؛ که منظور آیات ۳۷ و ۳۸ سوره حجر است که خطاب به شیطان می‌فرماید: «اینک تو از مهلت یافتگانی؛ تا روز آن هنگام معین روز رستاخیز» (حجر: ۳۷).

امام صادق (ع) به برخی اصحاب خود دستور می‌دادند در مسائل کلامی با مخالفان مناظره کنند؛ در گزارشی آمده است که یکی از خوارج در مدینه نزد امام صادق (ع) آمده و می‌گوید دوست دارم با یکی از شاگردان شما مناظره داشته باشم، که امام صادق (ع) به مؤمن طاق دستور مناظره می‌دهد. شخصی که از خوارج بود در میان مناظره رو به امام صادق (ع) می‌کند و می‌گوید فکر نمی‌کردم در میان اصحاب شما کسی باشد که به این خوبی مناظره کند! امام می‌فرماید در میان شاگردان من کسانی هستند که بهتر از این نیز مناظره می‌کنند (قهپایی، ۱۳۸۷: ۵/۶).

درباره شخصیت مؤمن طاق گزارش‌هایی در ذم وی نقل شده است، ولی خوبی، بعد از ذکر دو روایت که دلالت بر ذم مؤمن طاق دارد، می‌نویسد:

شایسته نیست در عظمت و بزرگی مؤمن طاق تردید کرد؛ چراکه وی از بزرگان اصحاب امامان است و دو روایتی که کشی نقل کرده است صلاحیت معارضه با روایات مدح مؤمن طاق را ندارد؛ چراکه روایات ذم اولی از نظر سندی به جهت علی بن محمد قمی ضعیف هستند و روایت دوم نیز به جهت مفضل بن عمر ضعیف است (خویی، ۱۴۰۳: ۳۹/۱۷).

۴. یونس بن عبدالرحمن

یونس بن عبدالرحمن مولای علی بن یقظین از بزرگان و متقدمان شیعه بوده که منزلت عظیمی داشت. در زمان هشام بن عبدالملک به دنیا آمد و امام صادق (ع) را درک کرد، ولی از ایشان روایتی نقل نکرده است. از امام کاظم (ع) و امام رضا (ع) روایت نقل کرده، و امام رضا (ع) نیز به علم وی اشاره کرده است. وی از دریافت اموالی که برای وی وقف می شد امتناع می کرد. درباره یونس بن عبدالرحمن مدح فراوانی نقل شده، چنان که در ذم وی نیز گزارش هایی آمده است (نجاشی، ۱۴۳۲: ۴۴۷)؛ از جمله روایات مدح یونس بن عبدالرحمن گزارشی است که نجاشی از کشی نقل می کند که یکی از وکلای امام رضا (ع) از ایشان می پرسد هر زمان موفق به ملاقات شما نمی شوم تا آموزه های دینی ام را از شما بپرسم، چه تکلیفی دارم. امام می فرماید: «از یونس بن عبدالرحمن بپرس» (همان). نجاشی می نویسد: «فضایل یونس به عبدالرحمن بسیار زیاد است که در این مختصر نمی گنجد» (همان: ۴۴۸).

آثار کلامی وی، که از طریق شاگردش محمد بن عیسی نقل شده است، عبارت اند از: *المثالب، البداء، الرد علی الغلاة*، کتاب *یوم و لیلته، اللؤلؤ فی الزهد، الامامة*، کتاب *فضل القرآن* (همان). یونس بن عبدالرحمن از اصحاب امام کاظم (ع) و جانشین هشام بن حکم در رد مخالفان بوده است (کشی، بی تا: ۵۳۹). برقی نیز وی را از اصحاب امام کاظم (ع) و امام رضا (ع) دانسته است (برقی، ۱۴۳۰: ۲۹۵-۳۲۸). شیخ طوسی کتاب های وی را بیش از ۳۰ جلد دانسته و اسماعیل بن مرار و صالح بن السنندی و محمد بن عیسی بن عبید را از شاگردان وی شمرده است (طوسی، ۱۴۱۷: ۲۶۶).

درباره مقام و منزلت والای یونس نزد امامان شیعه گزارش های مفصلی در *رجال* کشی آمده، که به برخی از آنها اشاره می شود.

کشی روایتی نقل می کند که امام رضا (ع) به عبدالعزیز بن مهتدی فرمودند: «آموزه های دینی را از یونس بن عبدالرحمن اخذ کن» (کشی، بی تا: ۴۹۴). روایاتی نیز در مدح یونس آمده است که امام می فرماید: «من بهشت را برای یونس ضمانت می کنم؛ و یا اینکه خدا یونس را رحمت کند و یا اینکه کتاب *یوم و لیلته* یونس به امام حسن عسگری (ع) عرضه می شود و امام می فرماید: این همان دین پدران من است و همه

کتاب بر محور حق است؛ و یا روایتی که یونس را در زمان خودش به سلمان در زمان رسول خدا تشبیه می‌کند» (همان).

از یونس بن عبدالرحمن در کتاب‌های روایی ۲۶۳ روایت نقل شده است؛ ایشان از افراد زیر نیز روایت نقل کرده است: امام صادق (ع)، امام کاظم (ع)، امام رضا (ع)، ابی ایوب خزازی، ابی بکر حضرمی، ابی ثابت، ابی جعفر الاحول، ابی جریر قمی، ابی المغراء، ابن اذینه، ابن بکیر، ابن سنان، ابن عون، ابن مسکان، ابان بن عثمان، ابراهیم بن عثمان خزازی، احمد بن عمر حلبی، اسحاق بن عبدالله ابی یعقوب، اسحاق بن عمار، اسماعیل بن سعد الاحوص قمی، اسماعیل بن سعد اشعری قمی، جعفر بن عامر بن عبدالله ازدی، جمیل، حارث بن مغیره النصری، حبیب خزاعی، حریز، حسن بن زیاد، حسن بن سری، حسین بن خالد، حمزه بن محمد طیار، داوود بن نعمان، درست بن ابی منصور، سماعه بن مهران، سنان بن طریف، صالح بن سهل، صالح بن عقبه بن قیس صباح الحذاء، عاصم بن حمید، عبدالاعلی، عبدالرحمن بن حجاج، عبدالرحمن بن سیابه، عبدالله بن سلیمان، عبدالله بن سنان، عبدالله بن مسکان، عبدالملک بن اعین، عجلان ابی صالح، علاء بن رزین، علی بن سالم، علی بن منصور، عمر بن اذینه، عمرو بن شمر، قدامة بن مالک، محمد بن حکیم، محمد بن حمران، محمد بن فضیل، محمد بن مسلم، محمد بن مضارب، معاویه بن عمار، معاویه بن وهب، مفضل بن صالح، منصور بن حازم، موسی بن بکر، هشام بن حکم، هشام بن سالم، یحیی بن محمد، یونس بن عمار، مولی حر بن یزید (خویی، ۱۴۰۳: ۲۰/۲۱۹).

و کسانی که از وی روایت نقل کرده‌اند عبارت‌اند از: ابو عبدالله برقی، ابن ابی عمیر، احمد بن ابی عبدالله، احمد بن الفضل، احمد بن هلال، اسماعیل بن مرار، حسن بن ابراهیم، حسین بن علی، حسین بن عمر بن یزید، شاذان بن خلیل نیسابوری، صالح بن ابی حماد، صالح بن سعید، صالح بن سندی، عباس بن معروف، عباس بن موسی بغدادی، عباس بن موسی الوراق، عبدالجبار بن مبارک، عبدالله بن صلت، محمد بن اسلم، محمد بن خالد، محمد بن خطاب واسطی، محمد بن سلیمان، محمد بن عیسی، محمد بن عیسی بن عبید، محمد بن عیسی یقطینی، منیع بن حجاج (همان).

تاریخ وفات وی نامعلوم است. نتیجه تحقیقات صورت گرفته درباره زمان وفات مؤمن طاق این بوده که ایشان در زمان حیات امام کاظم (ع) از دنیا رفته است (مظفر، ۱۹۸۲: ۹).

۵. فضل بن شاذان ازدی نیشابوری

فضل بن شاذان بن خلیل ازدی نیشابوری از بزرگان قرن سوم است. کینه‌اش ابومحمد و لقبش ازدی نیشابوری است. پدرش از شاگردان یونس بود و وی از امام جواد (ع) روایت نقل کرده است. وی از معتمدین در روایت و از فقها و متکلمان شیعه است. نجاشی می‌نویسد: «فضل بن شاذان از بزرگان شیعه است و عظمت و بزرگی وی بیش از آن است که به وصف آید» (نجاشی، ۱۴۳۲: ۳۰۷). کتاب‌های رجالی تاریخ ولادت وی را ضبط نکرده‌اند (بیات مختاری، ۱۳۸۸: ۱۳). شیخ طوسی می‌نویسد: «فضل بن شاذان از اصحاب امام رضا (ع) بوده است» (طوسی، ۱۹۶۱: ۳۸۵). در رجال شیخ طوسی اسم وی فضل بن سنان آمده است که به تصریح علامه تستری و زنجانی و برخی محققان رجالی مراد از فضل بن سنان همان فضل بن شاذان است که به اشتباه ضبط شده است (بیات مختاری، ۱۳۸۸: ۱۷).

فضل بن شاذان آثار فراوانی داشته که آثار کلامی وی در دو گونه تبیینی و دفاعی قابل ذکر است؛ آثاری که فضل در آنها اعتقادات کلامی را تبیین و توصیف کرده عبارت‌اند از: الوعید، الاستطاعة، کتاب مسائل فی العلم، الأعراض و الجواهر، العلل، الایمان، کتاب إثبات الرجعة، الرجعة حدیث، کتاب تبیان أصل الضلالة، التوحید فی کتب الله، کتاب فی الوعد والوعید آخر، کتاب محنة الاسلام، السنن، الأربع مسائل فی الامامة، اللطیف، القائم علیه السلام، الامامة کبیر، کتاب فضل أمير المؤمنین، کتاب معرفة الهدی والضلالة، التعری والحاصل، الخصال فی الامامة، المعیار والموازنة، النسبة بین الجبرية والتنوية.

آثاری که به نوعی در رد دیگران و دفاع از مذهب خود نگاشته عبارت‌اند از: النقض علی الاسکافی فی تقویة الجسم، الرد علی اهل التعطیل، الرد علی التنوية، الرد علی الغالیة المحمدية، الرد علی محمد بن کرام، الرد علی أحمد بن حسین، الرد علی الأصم، الرد علی البیان بن رثاب، الرد علی الفلاسفة، الرد علی المنانیه، الرد علی المرجئة، الرد علی القرامطة، الرد علی البائسة، الرد علی الحشویة، الرد الحسن البصری فی التفصیل، الرد علی یزید بن یزید الخارجی، الرد علی أحمد بن یحیی، النقض علی من یدعی الفلسفة فی التوحید (نجاشی، ۱۴۳۲: ۳۰۷؛ طوسی، ۱۴۱۷: ۱۹۷-۱۹۹).

در منابع رجالی از فضل بن شاذان نقل شده است که می‌گوید:

متکلمان برجسته امامی در عصر حضور امامان با تأکید بر منابع رجالی شیعه / ۲۱

من جانشین علمای گذشته خود هستم؛ از محضر محمد بن ابی عمیر و صفوان بن یحیی نزدیک به پنجاه سال بهره بردم. بعد از هشام بن حکم، یونس بن عبدالرحمن جانشین وی شد که در مقابل مخالفان ایستاده بود و بعد از یونس بن عبدالرحمن غیر از سکاکی در مقابل مخالفان نبود و بعد از وی نیز من جانشین همه ایشان هستم (قهپایی، ۱۳۸۷: ۲۴/۵).

کشی توقیعی از امام حسن عسگری (ع) در ذم فضل آورده، که امام دو ماه بعد از وفات فضل مکتوب داشته‌اند. خوبی به صراحت این توقیع را جعلی می‌داند و می‌نویسد: «معقول نیست که امام دو ماه بعد از وفات فضل چنین توقیعی صادر کنند و کسی که توقیع را آورده عروه بن یحیی معروف به دهقان است که کذاب و غالی است و روایات مدح بیش از روایات ذم است» (خویی، ۱۴۰۳: ۲۹۶/۱۳).

در کتاب‌های رجالی به زمان وفات فضل اشاره‌ای نشده است. گویی زمان وفاتش ابهام دارد، ولی از گزارشی که توضیح در مورد توقیح امام حسن عسگری (ع) آمده است می‌توان زمان وفات فضل را ۲۶۰ ه.ق. دانست. امام حسن عسگری (ع) بعد از شنیدن خبر وفات فضل سه بار درباره وی رحمه الله فرمود (قهپایی، ۱۳۸۷: ۲۷/۵).

نام فضل بن شاذان در ۷۷۵ روایت آمده است. کسانی که از آنها روایت نقل کرده عبارت‌اند از: امام رضا (ع)، ابی‌ثابت، ابن ابی عمیر (۳۴۴ روایت) و حماد بن عیسی (۱۰۰ روایت) و صفوان (۱۱۱ روایت) و صفوان بن یحیی (۱۸۹) و عبدالله بن جبله، عبدالله بن ولید عدنی، محمد بن ابی عمیر، محمد بن سنان، محمد بن یحیی و یونس. اشخاصی که از وی روایت کرده‌اند عبارت‌اند از: علی بن محمد بن قتیبه نيسابوری و محمد بن اسماعیل (خویی، ۱۴۰۳: ۳۰۰/۱۳).

نتیجه‌گیری

شناسایی متکلمان امامی عصر حضور نتایج و فواید فراوانی می‌تواند داشته باشد که مهم‌ترین آنها عبارت است از:

۱. با وجود متکلمان نامدار امامی، نخستین نتیجه بحث اصالت و استقلال کلام امامیه است؛ بدین بیان که کلام شیعه متأثر از سایر جریان‌های کلامی نبوده است؛ هرچند مشترکات کلامی در بین جریان‌های کلامی دیده شود.
۲. امامان معصوم به علم کلام اعتنا داشتند و متکلمان مورد قبول و حمایت امامان بودند، هرچند به جهت برخی مصالح نظیر تقیه، برخی متکلمان ذم شده‌اند.
۳. آثار کلامی متکلمان امامی دو گونه است؛ گونه نخست تبیین و توصیف اعتقادات است و گونه دیگر دفاع از اعتقادات کلامی و ردیه‌نویسی بر دیگران.
۴. آثار فراوان کلامی متکلمان امامی حاکی از نشاط کلام در زمان امامان است.
۵. ردیه‌نویسی‌های متکلمان امامی، به تهاجم دیگران به جریان امامیه اشعار دارد.
۶. مناظرات اصحاب متکلم امامان که گاه به دستور امام اقدام به مناظره می‌کردند نشان از مشروعیت مناظره دارد.
۷. اشخاصی برای بدنام کردن شیعه یا به دلایل دیگر، اقدام به جعل روایاتی کردند که دلالت بر ذم متکلمان امامی دارد.

پی‌نوشت

۱. وی می‌نویسد: «تنها یک روایت در ذم هشام بن حکم صحیح‌السند است که آن هم روایتی است که محمد بن نصیر از امام رضا (ع) نقل کرده، مبنی بر اینکه هشام مسبب شهادت امام کاظم (ع) بوده است. این روایت نیز باید به اهلش سپرده شود که بررسی کنند. همچنین این روایت توان مقابله با روایات بسیار متعارض را ندارد و بسیاری از روایات صحیح در عظمت شأن و بزرگی هشام بن حکم وارد شده است؛ به علاوه، ثابت کردیم سبب شهادت امام کاظم (ع) مناظره هشام نبوده است» (خویی، ۱۴۰۳: ۱۹/۲۸۹).

منابع

- قرآن کریم.
- برقی، أحمد بن عبدالله (۱۴۳۰). *رجال برقی*، چاپ اول، قم: مؤسسه امام صادق.
- بیات مختاری، مهدی (۱۳۸۸). *الآراء الرجالية لفضل بن شاذان*، چاپ اول، قم: انتشارات میراث ماندگار.
- جاودان، محمد (۱۳۷۹). «اندیشه‌های نظام تحت تأثیر شیعه»، در: *هفت آسمان*، ش ۵، ص ۱۷۷-۲۰۸.
- خویی، ابوالقاسم (۱۴۰۳). *معجم رجال الحدیث*، چاپ سوم؛ قم: مدینه العلم.
- ربانی گلپایگانی، علی (۱۳۸۱). «خلافت و امامت در کلام اسلامی»، در: *نشریه انتظار موعود*، ش ۴، ص ۷۶-۵۵.
- رضی، سید شریف (۱۴۲۲). *نهج البلاغه*، چاپ ششم، قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم.
- سبحانی، جعفر (۱۳۸۲). *معجم طبقات المتکلمین*، قم: مؤسسه امام صادق.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۴۱۷). *الفهرست*، چاپ اول، قم: مؤسسه نشر الفقاهة.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۹۶۱). *رجال الطوسی*، چاپ اول، نجف: الحیدریة.
- فاضل مقداد (۱۴۲۲). *اللوائح الالهية فی المباحث الكلامية*، تحقیق و تعلیق: شهید قاضی طباطبایی، چاپ دوم، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- فرامرزی قراملکی، احد (۱۳۸۱). «امامت؛ روش شناختی و چستی»، در: *الاهیات و حقوق*، ش ۳، ص ۱۱۷-۱۵۶.
- قهپایی، علی (۱۳۸۷). *مجمع الرجال*، تصحیح: ضیاء‌الدین اصفهانی، اصفهان: بی‌نا.
- کاشفی، محمدرضا (۱۳۸۴). «کلام شیعه، تأثیرگذار یا تأثیرپذیر»، در: *قبسات*، ش ۳۸، ص ۱۱۳-۱۵۴.
- کشی، محمد بن عمر (بی‌تا). *اختیار معرفة الرجال معروف به رجال برقی*، تصحیح: حسن مصطفوی، بی‌جا: بی‌تا.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۵). *کافی*، تهران: دار الکتب الاسلامیة.
- مظفر، محمدحسین (۱۹۸۲). *مؤمن طاق*، چاپ دوم، بیروت: دارالزهراء.
- نجاشی، أحمد بن علی (۱۴۳۲). *رجال نجاشی*، تحقیق: سید موسی شبیری زنجانی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.

شاخصه‌های عرفان مثبت از نگاه عارفان برجسته مسلمان

علی آقانوری*

حمیدرضا بیگدلی**

چکیده

آیا می‌توان تعالیم عرفان و تصوف اسلامی و آموزه‌های صوفیانه را به حقیقی و غیرحقیقی، یا مثبت و منفی تقسیم کرد و وجه تمایزی برای عرفان مثبت از منفی قائل شد؟ اگر پاسخ مثبت است وجه تمایز آن کدام است؟ نوشتار حاضر به اختصار در صدد پاسخ‌گویی به این پرسش‌هاست. بر اساس یافته‌های نگارندگان مقاله، عارفان برجسته اسلامی همواره بر نکاتی تأکید داشته‌اند که آنها را می‌توان عناصر قوام‌بخش و وجه ممیزه عرفان حقیقی و مثبت از عرفان غیرحقیقی و منفی دانست. چهار عنصر اصلی شریعت‌محوری، خلوص، ریاضت مشروع و ولایت از وجوه این تمایز است.

کلیدواژه‌ها: عرفان مثبت، عرفان اسلامی، شریعت، ولایت، ریاضت.

* دانشیار دانشگاه ادیان و مذاهب.

** دانشجوی دکتری تاریخ تشیع اثناعشری، دانشگاه ادیان و مذاهب.

مقدمه

در نوشتارهای موافق و مخالف عرفان و تصوف، به اصطلاحات و تقسیم‌های متضادی چون عرفان و تصوف مثبت و منفی، ناب و غیرناب، حقیقی، دروغین، بازاری، خانقاهی، و خرقه‌ای برمی‌خوریم. گرچه مصداق و مفهوم این واژگان نزد همه گویندگان یکسان نیست، از نقش رویکردها، اهداف، پیش‌فرض‌ها و مقبولات فکری و مذهبی و روحیات آنها در به کارگیری این تعابیر نیز، نباید غافل شد. با وجود این، برای شناخت تمایز و ویژگی‌های عرفان مثبت و حقیقی از منفی و دروغین، شاخصه‌هایی وجود دارد که هیچ یک از مخالفان و موافقان متشرع این راه و رسم آن را انکار نمی‌کنند. در این نوشتار به معیارها و شاخصه‌های عرفان مثبت و تفاوت آن با عرفان منفی می‌پردازیم.

الف. شریعت محوری

در عرفان اصیل، شریعت اسلامی و سیره و سخن پیامبر (ص) و اولیای دین، محور و میزان سنجش تمامی باورها و رفتارهاست. عناصر بنیادین و اصلی عرفان و تصوف اسلامی عبارت‌اند از: توحید و مشاهده نظام هستی بر محور آن، تسلیم محض عالم در برابر خدا، رابطه عاشقانه بین خدا و انسان، ولایت، انسان کامل و آیا با بنیادین شمردن این عناصر برای عرفان، نسبت دادن شریعت‌گریزی به صوفیان، که همان نفی تسلیم محض در برابر خداست، محلی از اعتبار، صحت و اصالت دارد؟ مسلم است که نمی‌توان ادعای دل‌بستگی به عرفان و تصوف داشت، اما از توجه به آموزه‌های شرع و التزام به دستورهای آن تخطی کرد. هیچ یک از مشایخ بزرگ عرفان و تصوف با همه اختلافشان در مذاهب فقهی و مکاتب کلامی و عرفانی، به انکار این مورد نپرداخته‌اند. محمدحسین طباطبایی، بعد از اثبات اینکه خداوند سبحان حقیقت نهایی هر کمالی است؛ معرفت نفس از طریق شرعی را بهترین شیوه سیر و سلوک برای رسیدن به این کمال دانسته، می‌گوید:

و خلاصه اینکه: معرفت نفس، بهترین و نزدیک‌ترین راه وصول به کمال (توحید) است و در این هیچ شکی نیست. اما سخن در این است که کیفیت و روش سیر و حرکت در این مسیر چگونه است؟